

[REDACTED]

چون سناج کدین کا فضل خلق و زمان

خوشا شنوی رت انما و زمانم شنوی بهایونان مجباند ز محاورت و زرش نشی گیران بزبان لوطیان سیمی

گلشن محرابی

از میر ابو العالی نجات اصفهانی مع

شرح حامل المسبق

از حصص بر علوم و فنون شیخ الملایک الخاط فخرالدوله دبیر الملک ملایک ابن تن سنگیه بهادر شیخ ابن مخلص

در مطبع می نشینی نو کشفی در مقبول حکام

٤

۱۹۱۵ و ۱۹۱۶
ن ۱۴

2 1 4

CHECKED

CHECKED-2002

بسم الله الرحمن الرحيم

زینش نام خوش خست است
طبعش حق و عاشق خاص

شیراز نامتی بود چو کشتی گیر

نغمه رندیست حریفان همه جانانم

از صدق گوئیم همه نام خدا را

در گنج عشق بر آن ناسنه که در خواهر
که در عشق که در عشق که در عشق

بازول ریڈرشن فن بائیں

حامی خور و فاشهره مانواع ادا

سر و بالا خشنی آمده خوش بر سر و بالا

[illegible]

برای آن که از دوا و درمانی که در
غسل مخصوص آن خاص است و در
نقطه آن که شستن و دوا

و نیز چنان تو دمار
از عشق تو چون از اخلاص
بهر مستغرق برین دست یابنه
و گویند بهر آنکه از این زمین

[illegible]

غمره بوش ربا شوخ و بلا دوست
بکام و کلام و کلام و کلام

مرده خنجر کف و مدنگه دشنه پست
کشتن زنت برادر از سنی
خلایه برادرش دعا گو می رید گشت

یہاں ان نوید ہست کی جنتیں بود کہ ہر یک کا در
فی ارض ہے و ہر یک کی فطرت و درستی گ

که خط سوره و اهل بر دوازده

هست چون نور و آتش است
در این عالم و آن عالم
در این عالم و آن عالم
در این عالم و آن عالم

بیا تیری به اطلال بود که یاد دل بر دامن بر نه
بینه اش فراز کوشش ما که بپوشش گم

دہشت نامہ خدائے رب العالمین

بسم الله الرحمن الرحيم
الحمد لله رب العالمين
والصلاة والسلام على سيدنا محمد وآله الطيبين الطاهرين
الذين هم خلائف نبينا في كل عصر وزمان
والمؤمنين الذين هم خير خلق الله تعالى
وأجمعين

بسم الله الرحمن الرحيم
الحمد لله رب العالمين
والصلاة والسلام على سيدنا محمد وآله الطيبين الطاهرين
الذين هم خلائف نبينا في كل عصر وزمان
والمؤمنين الذين هم خير خلق الله تعالى
وأجمعين

و چون بفرمودن بود او رسید و چون فانی
شاگرد و نوچه خرد و چون فانی

روغن از کار این گش زدن مودن
روغن از گش زدن مودن

بوسه ز لب خوش و گریه ستانه
بوسه لب خویش زدن در سطلی شنی گران
بازوی خود ز دوا آواز برشدن است
مست خال است ای زگره خورشید

عنوان کتاب: **توضیح فی شرح**
 مؤلف: **شیخ محمد بن علی**
 تصانیف: **توضیح فی شرح**
 تصانیف: **توضیح فی شرح**

فوزه شک تو گوئی بشر این مقام است

خال شکین که بران فعل خشن افتاد

غنائی که در این کتاب است از آنست که در این کتاب است
از آنست که در این کتاب است از آنست که در این کتاب است
غنائی که در این کتاب است از آنست که در این کتاب است
از آنست که در این کتاب است از آنست که در این کتاب است

میرزا علی حاتم سیار و پسرش محمد
بنو قیصر و دار ۱۲۰۱
نقطه از قلم نسخ خط با قوت دست
میرزا علی حاتم سیار و پسرش محمد

خال شلمین که فتاده است حکم کرد
خال در گوشه لعلت که دلم را قوت

بیا کی سچو
اڌا پڻ غور ورتي ته توري
مستند حڪمت و انسانيت ان دليلن جي روشنيءَ ۾
ان جو بنيادي مفاد ورسندي شين جي
ان جو اهو نيتو بخاندانن ۽ قوتن
ٻه جا هم خدا

سید زائیں و بہتر و سبیل و وقت
۱۲ نو جوان دوم ختم ہفتاد

خالد چوں بوسہ گر گشت کینچ د

ست الحرف من مجموع
حرف و باید از سر و دفتر بنویسد
و در هر خط یک حرف از حروف
الفبای فارسی را بنویسد
تا آنکه تمام حروف الفبا
در دفتر بنویسد

سید محمد علی حسینی
مدرسہ اسلامیہ
کراچی

یا ایسم غلام علی است از نوادگان
یا ایسم غلام علی است از نوادگان

برای این که این کتاب را به شما تقدیم کنم
می خواهم بگویم که این کتاب را به شما تقدیم می کنم
و امیدوارم که این کتاب را به شما تقدیم کنم
و امیدوارم که این کتاب را به شما تقدیم کنم

سخن خوبت ز خط سیر بهشت آباد است

خط گوهره گویزه گویا لاله گوهره
زنگ در رنگ وین بود بر بوی
ایچنین آینه مهر کجاست
با در سر کف و طفر حقش باز
سینه باز تو ای سیم بری خوش
سینه باز ترا که در و روش دید
دل پاکت چمنستان حقیقت
دست در دست نیت بند از نو کرد
بر کجا پیچید زور کشانی چینه

خط گوهره گویزه گویا لاله گوهره

دست در دست نیت بند از نو کرد

۱۱۴۱

کرت بهت زنگی بنظر حلقه سیم

درین خوش نقشه شکرت زیاد

نیز دلاله گویا لاله گوهره
سفلیستان خط و حرم شیرین
گر دست صبح بهشت کت نصیحت
آن بر کار که بر دست علم از کا
در گلزار بود و داشته بر روی
سینه کش سینه باز از سران
سینه ات آید حسن نقیصت
پیچید و پیچید سیم تو فولا و نگر
آفتابی شود و پیچید و پیچید

دست حلقه سیم و لیکن بر تو

خط گوهره گویزه گویا لاله گوهره
زنگ در رنگ وین بود بر بوی
ایچنین آینه مهر کجاست
با در سر کف و طفر حقش باز
سینه باز تو ای سیم بری خوش
سینه باز ترا که در و روش دید
دل پاکت چمنستان حقیقت
دست در دست نیت بند از نو کرد
بر کجا پیچید زور کشانی چینه

خط گوهره گویزه گویا لاله گوهره
زنگ در رنگ وین بود بر بوی
ایچنین آینه مهر کجاست
با در سر کف و طفر حقش باز
سینه باز تو ای سیم بری خوش
سینه باز ترا که در و روش دید
دل پاکت چمنستان حقیقت
دست در دست نیت بند از نو کرد
بر کجا پیچید زور کشانی چینه

خط گوهره گویزه گویا لاله گوهره
زنگ در رنگ وین بود بر بوی
ایچنین آینه مهر کجاست
با در سر کف و طفر حقش باز
سینه باز تو ای سیم بری خوش
سینه باز ترا که در و روش دید
دل پاکت چمنستان حقیقت
دست در دست نیت بند از نو کرد
بر کجا پیچید زور کشانی چینه

صفتی و فیاض هر دو چون

دل بایست که صفتی و فیاض

صفت است و فیاض است

صفتی و فیاض هر دو چون

دل بایست که صفتی و فیاض

صفت است و فیاض است

صفتی و فیاض هر دو چون

دل بایست که صفتی و فیاض

صفت است و فیاض است

صفتی و فیاض هر دو چون

دل بایست که صفتی و فیاض

باز بنگارم که شتی است خرفان
گل کشتی است کتیغ نگارش اوده
بر جمال من آراسی حسه صلو
هر که روش تفک فماده شم سیا
خست را کنده صفائی نظر مردا
بکاهی همراست و در کشتی
روشن از دیده خورشید جانیاب
در میان بایست که صفتی و فیاض
بدن از سر و عن بادام گاه

گرده نشید و در شصت اریغ
نیت خورشید که در چرخ افشاده
گشت عریان بی کشتی شیرین
تنگه در قدش زو در هم میاید
باز بر خاست کشتی و فلک چرا
نگار از دل بکشتی و رنگ دل
داد کشتی خصمانه و در دست
در کشتی گل و سر و بدن بسته او
تا بر اندام چمن آید و عن مایه
به ترکیب سحر جوی شرفاس کجا
چوب گردان است سبزه نگاه

که پیلانان بدان در زین نکت
دور بند و در زین نکت و بکار
شک زو هم گویند و بکار و بکار
نور کون است آری بیل بیل بیل
بیل قلم در سر سبلی و بکار و بکار
باز بنگارم که شتی است خرفان
گل کشتی است کتیغ نگارش اوده
بر جمال من آراسی حسه صلو
هر که روش تفک فماده شم سیا
خست را کنده صفائی نظر مردا
بکاهی همراست و در کشتی
روشن از دیده خورشید جانیاب
در میان بایست که صفتی و فیاض
بدن از سر و عن بادام گاه

باز بنگارم که شتی است خرفان

صفتی و فیاض هر دو چون
دل بایست که صفتی و فیاض
صفت است و فیاض است

صفتی و فیاض هر دو چون
دل بایست که صفتی و فیاض
صفت است و فیاض است

صفتی و فیاض هر دو چون
دل بایست که صفتی و فیاض
صفت است و فیاض است

صفتی و فیاض هر دو چون
دل بایست که صفتی و فیاض
صفت است و فیاض است

کله سروری و ناز تو بر سر دار
ای جوان سارخی خوش ناز بخدا
گوش بر حرف تو باشد ز بهر تاب
شاید از خراگر یابی بر افلاک نهی
آری آری هوش گشتی همکار خوش
آفرین باد و گفتار خوش گشته
پر گریه بهمان غم جوانی دارد
لنگ بر دوش چو آید بیان سیدان
وار و آن میر جانیده هر نام
هر فی را بگفت از بدلی او به نشان
چون بایش سیدان صحت شد

کسوت جانم در دست که در دربار
بد نم طعمی صد ناز و نوازی بخدا
گاه گشتی چو گشتی با بک غلیل
بسجود صدی صبه چو بر خاک نهی
چاکر پیر برین عالم غدا خوش
ای پسر خوانده بر پائی لی در کار
خجانه ها که بدل از خجانی دارد
چو تعلیم کف ای جهان ندان
هر فی را بدلی همچو فلک در خاطر
همچو دل با خیر از رفت و گشت
خضر کوی که نصیحت کند اسکندر

در این شعر از کلمات و عبارات بسیار استفاده شده است که در متن اصلی به خط نستعلیق درج شده است.

بسیار است که در این شعر از کلمات و عبارات بسیار استفاده شده است که در متن اصلی به خط نستعلیق درج شده است. این بخش شامل تفسیر و توضیحات اضافی بر روی متن اصلی است.

در این شعر از کلمات و عبارات بسیار استفاده شده است که در متن اصلی به خط نستعلیق درج شده است. این بخش شامل تفسیر و توضیحات اضافی بر روی متن اصلی است.

ناست که درستان سده صدها
 دست با هر که فرو کوفت که کوفت
 باسیانی که تراست میان اری
 زده زانو زمین پیش تو هر اهو
 پیش خیز گل و گلشن که بود و غیر بار
 دست بازان چون بر و بهر لاد
 همه چون سرو گل های چین بالا
 تا پشت همه چون میه معلق یکشده
 نیست پس چیز تو جز سایه سایه
 زدن و زینین لغز و لیرانه خوش
 بر سر و زرش و زور خدای ار

وقت کشتی است از این رخ پرسند
چون گل ز باد صبا آن گل گلزار
ای جوان لطف نما با همه دلاری
گشته گم از نکست چرخم گلبوی
دل شادست ترا پیش و وجه متکا
همچو گل سائر صبا بی وق
برتر از سر و گل و گل بهمن یار
با حریف و غلی کشتی خصمانه خوش
غمم از خصم بر اندیش ای

[illegible][illegible]

۱- حسب تجارب است که برای
ادامه از خود و یا به اشتغال
مستغرق شود و چنانکه معاصی
از بندگی که کبریا

شیرین طبعی بقول از ناز جان و
جان من اول فتح ست تر از شک و

شد و خصم تو در محله بدرستی
 طرف بدر و روی شاه از اخبار
 بدی باری و سخنها می دوید و داد
 بدی نیست که از تو که شیر اندا
 لکنه اش اکبر بر سر خالش انداز
 دل جبار صنما بر دو کی ای
 چه شو که کجای الف رسی ز پر و پا
 و مخالف که ترا گفت که خراب

وزمخالف زحرف غل زرده
یعنی اگر این دارو عطف و از حفت ۱۲

فتح بر قلعه بغداد از نند جا دارد
 فتح بقایان مفتوح تو گشت و رفت و ما وطنی نمی
 بسند که گشت بران دین سخت
 پیشکش دشمن در آنکه خوشیاشی
 طرف نیک خنهای کم دارد
 طرف نیک از طرف بد دارد
 فکر حاجتی بهر چه خدین خانه
 عازان صد مخالف کشو کشل
 پیران که است شکلی خدای کرد
 پای او گیری بر گردنش گردان
 گرچه موسی کرمت سنج شوای بوز

پایہ و سرش از ناز بگردد این برید

[illegible]

Handwritten text in Persian script, likely a manuscript or a page from a book. The text is arranged in several columns, with some lines written in a larger, more decorative script (possibly a title or a specific section header). The ink is dark, and the paper appears aged. The text is dense and covers most of the page area.

تغلب باشد غلبه غلبه است که
از اصول برین رسد و غایت
زودن برین روشنی و روش
از اصول و دقایق و موعود

سکنا یزد صدوت ملک و استغن
در چاه غلبه گشتن و غلبه
در مقام غلبه است از غلبه
از اصول از دست و غلبه

مستی بیت آید از دست و غلبه
مستی بیت آید از دست و غلبه
مستی بیت آید از دست و غلبه
مستی بیت آید از دست و غلبه

سکنت و ساقی اندازده گردم
مستی گرم تلاش نمکین جویش
چند در باغ زمین می خیم در
شیر غلط ز روت شیر افکن
ای وفا خدایا بر سر افست
چو بخت و عشق عرب اوده چهاره
بچه و شاد کاشتی که بچ
بچه و شاد کاشتی که بچ

ای او غول من بلیت پر شکایت
گر زار و زین شوی بهتر ازین ای
سگلی ساسی و سیر و بی ز قیصر
شیر غلط تن و شیر افکن
یک شیر غلط و شتی و غلبه
یک کلاه است ای خرم و خرم
یک کلاه است ای خرم و خرم

مستی بیت آید از دست و غلبه
مستی بیت آید از دست و غلبه
مستی بیت آید از دست و غلبه
مستی بیت آید از دست و غلبه

بچه و شاد کاشتی که بچ
بچه و شاد کاشتی که بچ
بچه و شاد کاشتی که بچ
بچه و شاد کاشتی که بچ

یک کلاه است ای خرم و خرم
یک کلاه است ای خرم و خرم
یک کلاه است ای خرم و خرم
یک کلاه است ای خرم و خرم

مستی بیت آید از دست و غلبه
مستی بیت آید از دست و غلبه
مستی بیت آید از دست و غلبه
مستی بیت آید از دست و غلبه

کن قوی تا که از دست و غلبه
بچه و شاد کاشتی که بچ
بچه و شاد کاشتی که بچ
بچه و شاد کاشتی که بچ

در این ناموس و سبب نام
حضرت علی علیه السلام شهادت
عزیز و جلالی است که در این
حافظ شیرازی گوید که در
ای دل که سبب جانی است
که در نفس خوشش بوی
می آید و در ایام سببش
در نام سببش که می آید

استخوانها که شکستیم بدرگاه تو	گر سگ کوی تو خوانی چه بگویم حاشا
جاسه یک لائی انوار جمالت	یک کلاه سپهر پرده قدرت خورشید
بلبل از شوق تو تابانگ خای کشید	چهره گل بدل از آتش فرو برد
گاه و زرش همه لاده طوار تو ام	سنگ برین زنا عاشق دیدار تو ام
لاله گل برت ساق خون نوشاند	سرو و ششاد و کبوت ز قبا پوشاند
ای درت قبله حاجات ترا می خواهم	در خرابات و مناجات این خواهم
ای تو مقصود چه در گنج و چه در آ	ای تو معبود چه در کعبه چه در تخراب
پیش هر کس که گفت پارسه کردیم در	در حقیقت بس کوی تو دادیم نیاز
در سر کوی تو ایم از همه کس کمتر تو	شیرینانه ز نایم کدای در تو
همه حیرت زده عالم در کمال تو ایم	باین خاک می مسکین همه و خاک تو ایم
فرش ویرانه این دل می تواند است	خانه ما بس کوی تو سر خانه است

کنند و چو در آتش از دوزخ فرو آید
از رای می کشم سس هر گاه در آتش
من ادا کردنی نه هست و سببش از آتش
باین سبب که در آتش است از آتش
گزارد و قول که در آتش است از آتش
سروشن با دلم و آتش است از آتش
که در آتش است از آتش است از آتش
نگاه چشم ما در آتش است از آتش
آن بیت که در آتش است از آتش
از بادام چشم آتش است از آتش
سروری ناز که بر سر آتش است از آتش
در می داری آتش است از آتش
بسم لکل آتش است از آتش
جوان سادی آتش است از آتش
نفسه ناز و نیاز آتش است از آتش
در آتش است از آتش است از آتش
را گویند و در آتش است از آتش
چنین بود که ای جوان چاق و توانا
باین موافق آتش است از آتش
نمازی و در آتش است از آتش
و نیاز داری آتش است از آتش
تو نباشد زنده آتش است از آتش
لاکشتی که آتش است از آتش
از نه بای که آتش است از آتش

کون و فضا است و پندار
۴۶

کون و فراست و پاناک
خلیل الایمان تکیست در سینه
کشی و نگارن چون درین راه
نه که بر زمینش قرار دین

یادگارِ نبیل القاسمیؒ و فرزندِ پرفروغِ کاشانیؒ
اسد اکبر بیابگ بلندگویت آموزا

یادگارِ نبیل القاسمیؒ و فرزندِ پرفروغِ کاشانیؒ
اسد اکبر بیابگ بلندگویت آموزا

۱۲۷۰ و سکنات اقصیٰ الکریم

نویسند
بگو و بعدی در اسطوره
مهر آغا باری

ما عرق ریز تو و حکم تو بر ما جاریست
خاومر ۱۲

بہت دیندیا کہ شفیق

بہ شاکر کشمیری زندان

نصرت مرویدہ فرقت نامہ

۱۰۱ چاک چوانیز ملک چیا

توسیدانی نعت خورشید ارتوا

ماگدایان سزوی نویمای

دل و جان وقف نواں کرسم تو

کیسے کہ لطف کر سنا کر

کرنه طوف سکرین تو این

پیشوایان و مجامع

زخم امر تو بجان دل نذران کالست

مشکل ماکہ زجانب وں مشکل ماکہ

گنہ از بندہ بخشید و عیال از دست

نور و غیرت تو بی غیرت و بیدر و در

گر خدمت بسوی تو فرمایم

سینہ کا کان پر کھینچ کر باؤں پر

مردان و بگانه توای فریاد

نظم نامه لطیف توہید

روزنامه کیهان

۱۰۰

۱۰۰

کس کشتی پائیدار تمام آن که در دشت کافور

است پیغمبر که در میان شماست و قولم آری است

ما یفهم از حدیثی که در این باب است اینست که

فولک کہ تو نے اس کو (اڑھلے کے ساتھ) دیا ہے

پیشانی ولی در میان
گفتن با دیگران

دست و گسترده ای می باشد که در پی می آید

بسم الله الرحمن الرحيم

پیلوئان شہزادہ

مجلسه ۱۰۰

دینار

کتابخانه عمومی

وہی ہے جو کہ

100

قلمی که غنای بی پایان ندارد
 و قلمی که در هر لحظه و در هر جا
 و قلمی که در هر لحظه و در هر جا
 و قلمی که در هر لحظه و در هر جا

چه شود از گل لطفت راز دل را ببرد
تا نجات از گشت بند نو از منید
تا لب از کوی تو برگردد و تازنده شود
ای ز تو ناله عشاق بقیق سید
عند لب ز گل لطفت بچین دیو آ
ای نهان عشق در جان بخت مجنون
ای هویدا و نمایان تو را لطافت
باز ازین اسم چه سوزی بدل افتاد
اولی بار خدا یا سیر یا قسم
بهر خیزی متاع گل صبح بهار
بهر نفسی که رود در بزم طاعت

ذره از گریست بر من مسکین تا بد
 خویش اوصاف ندانم چنان زی بنده
 بر وطاعت اخلاص کسیند شود
 حسن عشق از تو بهم عاشق میشود
 شمع شوق تو فروزان بقدر و آن
 دماغ سودای تو دیباچه جان محزون
 از رخ حاجی و چهره چون ماه رستم
 کارم ز دوست بتاکیه همافزا
 پس بآن کامل طراوت از تو قسم
 به غمخیزی پشیمانی نهانی یا
 شب سیه چشم شیرین بر انداخته

[illegible]

از چنگ کالنج یعنی راع طوره که گوشت می ستانی مخفی نمائند که هر چند چنگ کالنج نام در زشتی است
لیکن اینجا صبرنی در آن و صبرنی در آن را نظیر اعات انطیر فنون خوانند پس در خصوص هم معنی همان است چه
از فنون را در آن و در آن است و در مقام قول که چشم افتد برین شاگرد کل است و خواب و درین بهر کل
خیمه شیدت سحاب و پنج نمون و پنج که طبع چون برین در آن می مخالفت تو بهین هر و در حرف فن پنج بیاد
تحتانی مفتوح و ظاهر چه ساکن بقدر سی تنگ را که خود پنج غور و ن کنایه از سر و مهری و دلی و بعضی
در رخربا و فارسی مضموم خواجه ساکن که برین گوید باز است زبان فراسانیان اما نظر تبه طبع برین که بهر آن
مصرع است پنج بیات تحتانی خواندن آن نسب و ادلی است و پنج باب و محمی مضموم و واد معروف و جمعی معنی
هرزه و بیوه و در آن مخالف که در این پنج مراد است غرض که خطاب بخالف کرد و میگوید که سر و مهری کن
طبع چنگ مزن و حرف هرزه یعنی مگدای مخالف تبه آنچو میگویی بر آن باش دوم تبه نشین قول که تبه
شریت ز و دواز کاسه زرد آن به باب و شکر پنج معنی شده شک سقا یعنی ایکه از کاسه زرد آن می گویند و تبه
و لیدرین شربت خورده است شکم پنج چون شکم سقا پر شده است غرض در مقام بیان شدت حرص و آزار
شعب است قول که نیست ممکن که تو ملاز می لائی و سر بابی و شش بابی که شادی و سر بابی که شادی
معنی مفتوح و ادلی فقط کس و هر دو باب و تازی مفتوح با الف رسیده و هرزه و بابی معروف یعنی اظهار بزرگی
ست یعنی ای ملا ممکن است که تبه بابی اظهار ملای خوشی بر یا اظهار بزرگی و عقل کنی یعنی قالی مقال در زور خانه
نمیته ای که در جامی دیگر کن هر چه خواسته باشی قول که تبه می ورزش بجا چینی چینی پنج به چند بار یک است
شد و بیلین پنج به پیلین پنج باب و محمی کس و واد معروف و ولام ساکن تا در شست مفتوح و بار رسیده و بابی که کس
و واد مجهول و در جامی خیمه شیدت سحاب یافته باشد و این اصطلاح لوطیان است و این جماعت معتقد را
پیلین که تبه و نام او است از شستی و آن است خود درین حرف لیدر کرده و برگردان چینی نیست و تباریک
باب و تازی مفتوح و الف رسیده و واد و محمی کس و واد معروف و وکاف تازی ساکن را و واد کس و واد
مجهول و بدین بابی محمی کس و واد معروف و واد و محمی مفتوح و نون در کاری بنور تمام سیدن کمال خوب
اورا سر انجام دادن و لاغر شدن نیز معنی شعر آنکه ای حریف تو پنج و پنج برای چه ورزش بجامی کنی

و الله ان كان يفتد رهنى ائمه ابى سر باز تو ميمنه چاگيم و دلبر باي نيت و مدار تو ايم قوله
 فردا نيمه نگاه تو ان فرود قديم ماگدايان سرکوي تو ايم اى تو حکيم به سفر دهنى سبده و
 زمان بردار آند و فرود قديم کنيا حضرت عزت ست تعالى شانه آرى دانش ست لاس
 سوار اول و هو الاخر فرست کما يقول تعشا قل هو الله احد الله احد لم يد ولم يولد ولم يكن له كفوا
 قوله نظر ما سهر بر لطف تو و رحمت تست دل و جان وقف نوال و گرم و منت تست پور و خوش
 که بزر و دل شیران ز صدمات به کيريت که لطف و گرمي کن به شجاعت به معنی خداوند از در محبت که دل
 جوانان از آواز تو بلند خواهد در که به صدق لطف و گرمي خود گرمي بجای سوار ابو احوال نجات کن قوله
 اى درت کسبه ارباب و فاعل لطف نما به که کن طوف سرکوي تو اين سیر و پا به پا باند که او بندگيت
 آگاهم به باخو آنند به حاجي بيت الله به چشمه و از گل لطف ز نازل تا جابا به و درگاه از گشت
 بر من سکين تا به تا شجاعت از گرم بند و نوازي منيد به خوش اوصاف زمان حجازي منيد
 نامه از کوي نور گر و دو تا زنده و بود به بر در طاعت و اخلاص کمين بند و بود به آ
 ز تو نامه عشاق به عشق سید به حسن عشق از تو به عاشق به عشق رسيد به عشق نام کو به کسي
 از قدر اول که به کسب حب صديت مسک انسان که از صور شمالي خلک لبرج بود واقع شد و
 قوله عنده کيب از گل شفت چمن پايه به شمع شوق تو نور از ان بل پر وانه به اى نهان شوق تو در جا
 شجاعت همچون به داغ سوداي تو و پايه جهان محزون به اى هويدا و نايان ز تو و الطاف
 از رخ حاجي و از چه چون ماه جسيم به معنی لطف و گرم تو به بحر و حاجي و هم از چه و ريم که عبات
 از شيطان ست هويدا ست و مرادايکه دوست و دشمن به سوداي نوازي قوله بعد از اين اس
 چه شوري بدل ا افتاد به کام از دوست تا که قيسم از افتاد به مراد از اين اسم لفظ حاجي است چه
 پيش از اين به شعري چند شوق ج از قلم سیر به قيه قوله اول اى بازند ايا بسراي قسم
 پس بآن کاکل از دل از تو قسم به به خيزي متاب گل صبح بهار به به صفا بخش پشاني نو پاي به
 به خيزي که بود و روز بوضع اخلاص به شيب سید ست چه شير بر آيد ز غلاد به به شيب

19150120

[illegible]

729

۸۹۱۵۵۱۳۵
۴۸۹
گل کشتی

[illegible]